

## رشید یاسمی



رشید یاسمی در ۲۹ آبان ۱۲۷۵ شمسی در قصبه گهواره از توابع کرمانشاه به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در کرمانشاه به پایان برد و مختصری از فرانسه و عربی آموخت. در سال ۱۲۹۲ شمسی دوره متوسطه را تمام کرد. ابتدا در وزارت فرهنگ و بعد در وزارت دارایی و سپس در دبیرخانه دربار مشغول به کار شد. رشید در انجمن «دانشکده» با محمد تقی بهار، سعید نفیسی، عباس اقبال، سیدرضا هنری، ابراهیم الفت و دیگران همکاری می‌کرد. وی عضو «انجمن ادبی ایران» شد و نخستین تألیف خود را در احوال «ابن یمین فریومدی» شاعر سلسله سرداران، انتشار داد. سلسله مقالات انتقادی او در روزنامه «شفق سرخ» منتشر می‌شد و از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰، مقالات و اشعار او در جراید و مجلات ایران چشمگیر بود. در سال ۱۳۱۳، پس از تأسیس دانشگاه تهران، رشید یاسمی به سمت استاد تاریخ اسلام در دانشکده ادبیات و دانش سرای عالی تدریس می‌کرد. او بعدها به عضویت فرهنگستان ایران درآمد. از جمله آثار وی می‌توان به: مقدمه بر دوبیتی‌های بابا طاهر، سلامان و اباسال جامی، دیوان هاتف اصفهانی، تصحیح و تحشیه دیوان مسعود سلمان و... اشاره کرد. یاسمی در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ در سن ۵۵ سالگی درگذشت.

## یدالله بهزاد کرمانشاهی



یدالله بهزاد کرمانشاهی در نیمه‌ی بهمن سال ۱۳۰۴ در کرمانشاه متولد شد در ۵ فروردین سال ۱۳۸۶ در کرمانشاه دیده از جهان فرو بست. تولد و مرگش در کرمانشاه برای بیان شدت وابستگی‌اش به این شهر کافی نبود. بهزاد تنها دو سه سالی از عمر خویش را در تهران به تحصیل در دانشگاه تهران که آن زمان تنها دانشگاه ایران بود مشغول شد و به گفته‌ی خود عمر را تباه کرد! بهزاد هرگز تاهل اختیار نکرد و می‌گفت: زمانی این کار را خواهم کرد که شعر را طلاق گویم. اما نه شعر را طلاق گفت و نه کرمانشاه را ترک کرد. بهزاد به گفته‌ی خود مدت ۲۷ سال تن و جان در راه دبیری فرسوده کرد و سرانجام در سال ۵۹ به درخواست خود بازنشسته شد. از جمله آثار زنده‌یاد یدالله بهزاد، گزیده‌ی سخن، سخنی دیگر، خرده سخن، سخن چهارم، سخن پنجم، سرگذشت و مجموعه‌ای از اشعار فارسی محلی را می‌توان نام برد. گردآوری مجموعه‌ای از اشعار شاعران کرمانشاه از قاجار تاکنون (دومجلد) نیز از آثار این شاعر فقید است.

## پروین اعتصامی

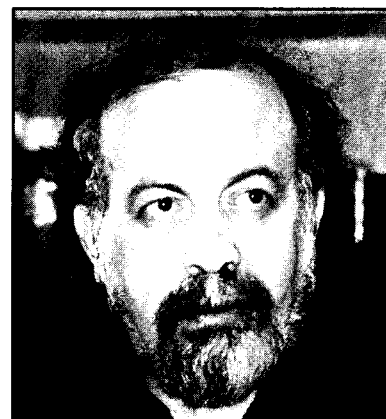


پروین اعتصامی، مشهورترین شاعره زن ایران، در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ در تبریز به دنیا آمد. در کودکی همراه با پدرش اعتصام الملک به تهران آمد و مقدمات فارسی و عربی را نزد پدر آموخت و در «مدرسه‌ی اناتیه آمریکایی» تهران به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۰۳ شمسی، در هجده سالگی از این مدرسه فارغ التحصیل شد و مدتی نیز در همان جا تدریس کرد. دیوان پروین نخستین بار در سال ۱۳۱۴ شمسی به چاپ رسید. در آن زمان وی شاعری معروف و شناخته شده بود و اهل فضل و ادب نیز با اشعار او در دوره‌ی دوم مجله‌ی «بهار» که به همت پدر وی انتشار می‌یافت، آشنا بودند. وزارت معارف نشان درجه‌ی سوم علمی را در سال ۱۳۱۵ شمسی به وی اعطا و در مرداد همان سال پروین اعتصامی با سمت کتابدار دانشسرای عالی، به استخدام وزارت معارف درآمد. پروین در سوم فرودین ۱۳۲۰ در آستانه‌ی سی و پنج سالگی، بیمار شد و در پانزدهم همان ماه در اثر ابتلا به مرض حصه، درگذشت و در مقبره‌ی خانوادگی در صحن حضرت معصومه (س) در قم، در کار پدر به خاک سپرده شد.

# تقویم تاریخ شعر

گردآوری و تنظیم: رضا غلامیان

## سید حسن حسینی



دکتر سید حسن حسینی، در اول فروردین ماه ۱۳۳۵ در تهران متولد شد. پس از پایان تحصیلات متوسطه به دانشگاه مشهد رفت و در رشته کارشناسی تغذیه در سال ۱۳۵۸ فارغ‌التحصیل شد.

وی در سال ۱۳۵۹، به خدمت سربازی رفت و در طی این دوران، کار نویسندگی برنامه‌های رادیویی ارتش را بر عهده گرفت. دکتر حسینی، یک سال پیش از این تاریخ، به همراه تعدادی از شاعران و هنرمندان، جلسه‌های نقد و بررسی شعر را در حوزه هنری آغاز کرده بود که این فعالیت‌ها تا سال ۶۶ ادامه داشت. سال ۱۳۶۹ سالی بود که زنده‌یاد حسن حسینی برای ادامه تحصیل به دانشگاه رفت و رشته زبان و ادبیات فارسی را تا مقطع دکترا گذراند. وی دو سال پیش از این تاریخ، تدریس در دانشگاه‌های الزهرا و آزاد را آغاز کرده بود.

حوزه فعالیت‌های دکتر حسینی شامل شعر، تحقیق، ترجمه و تألیف است. مجموعه شعر «همصدا با حلق اسماعیل»، مجموعه اشعار مذهبی «گنجشک و جبرئیل»، ترجمه گزیده‌ای از آثار جبران خلیل جبران با نام «حمام روح»، کتاب «براده‌ها» و... از جمله آثار منتشر شده وی می‌باشد.

دکتر سید حسن حسینی در نهم فروردین ماه ۱۳۸۳، بر اثر سکته قلبی، روی در نقاب خاک کشید.

## مهرداد اوستا



محمدرضا رحمانی یاراحمدی، مشهور به مهرداد اوستا که در شعر «اوستا» تخلص می‌کرد، در ۲۰ بهمن ۱۳۰۸ در شهرستان بروجرد به دنیا آمد. وی بعد از پایان دوره دبستان در سال ۱۳۲۱، برای ادامه تحصیلات از بروجرد به تهران آمد و در سال ۱۳۲۷ دیپلم ادبی گرفت. در همان سال همکاری با آموزش و پرورش را آغاز و هم‌زمان وارد دانشگاه شد و در سال ۱۳۳۰ از دانشکده معقول و منقول (دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران) موفق به دریافت مدرک کارشناسی شد و سپس به ادامه تحصیل در رشته فلسفه ی تحلیلی در دانشگاه تهران پرداخت و کارشناسی ارشد خود را در همین رشته گرفت. اوستا در شهریور ۱۳۳۲ به سبب مخالفت با شاه و سخنرانی‌های انقلابی در جریان کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و به مدت هفت ماه زندانی شد. در سال ۱۳۳۳ شروع به تدریس در دانشگاه تهران نمود و در سال‌های تدریس در مراکز چون دانشکده‌های هنرهای تزئینی، دانشگاه تربیت مدرس و... به تدریس اشتغال داشت. در خرداد ۱۳۵۲ کتاب انتقادی «تیرانا» را منتشر کرد که این کتاب توقیف و ضمن به سبب طرح پاره‌ای از مسایل از جمله ذکر نام آیت الله خمینی در این کتاب به مدت یک سال ممنوع‌القول گردید.

آخرین سال‌های تدریس اوستا ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ بود. وی همچنین مشاور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. مهرداد اوستا در بعد از ظهر روز سه شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۰، بر اثر سکته قلبی بدرود حیات گفت و پیکر وی در بهشت زهرا در قطعه‌ی هنرمندان به خاک سپرده شد.

## محمدرضا آقاسی



محمدرضا آقاسی، ۲۴ فروردین ماه سال ۱۳۳۸ در تهران در خانواده‌ای مذهبی و شاعر متولد شد.

وی به علت اختلاف نظر با مسئولین هنرستان تجسمی ادامه تحصیل نداد و به مدرک سیکل اکتفا کرد. آقاسی قبل از انقلاب، در سال‌های ۵۵ و ۵۶ به عضویت انجمن‌های ادبی آن زمان درآمد و بعد از انقلاب نیز از محضر اساتیدی چون مهرداد اوستا و یوسف‌علی میرشکاک استفاده نمود. وی از سال ۵۱ شروع به سرودن شعر نمود، اما عمده اشعار وی متعلق به سال‌های ۶۸ به بعد است.

آقاسی مدتی نیز در جبهه‌های جنگ در مناطق شوش، دانیال و جزیره مجنون و سه راه جفیر و شلمچه حضور یافت.

از وی که با مثنوی بلند «شیعه» در جامعه شناخته می‌شود، اشعار زیادی در خصوص جبهه و اهل بیت بر جای مانده است. محمدرضا آقاسی، در سن ۴۶ سالگی، سه شنبه سوم خرداد ماه ۸۴ به علت عارضه قلبی در مرکز تخصصی قلب تهران دارفانی را وداع گفت.

## ابوالفضل مبارز

### زخم شمشیر

تلخی سنگ قبرت مرا کشت  
 استخوان‌های صبرت مرا کشت  
 بعد تو با خودم گریه کردم  
 گریه کردم که کم گریه کردم  
 با شب آخرت راه رفتم  
 زیر چشم ترت راه رفتم  
 بچه بودم "تمامم" تو بودی  
 گریه ی صبح و شامم تو بودی  
 سالها سرد و سنگین شدم من  
 شانه ات گم شد و این شدم من:  
 زندگی سخت و دلگیر می‌شد  
 خنده از زندگی سیر می‌شد  
 اشک می‌آمد گریه می‌کرد  
 چشم در کاسه تبخیر می‌شد  
 ترس از گوشه ی سقف می‌ریخت  
 خانه در گیر آژیر می‌شد  
 خواب با خواهرم قهر می‌کرد  
 مادرم داشت بی شیر می‌شد

□

سعی کردم که آن شب نترسم  
 از دهانی که تسخیر می‌شد  
 از دهانی که بین کلامش

گیسوی مادرم پیر می‌شد  
 گریه می‌کرد و از درد می‌گفت  
 از تبی که فراگیر می‌شد  
 از سری که میان گلوله  
 راهی زخم شمشیر می‌شد  
 کوه می‌کند و بی‌آرام  
 عاشق طعم انجیر  
 از جوانی که می‌شد  
 در عوض

□

روی دوشم عم بی‌سسته  
 بکبرستان زمستان نشسته  
 مشکلاتی که حل کردنی نیست  
 کودکی که بغل کردنی نیست  
 منتظر بودی  
 حیف  
 اول

### اطهر سید موسوی

#### شعرا

در دست‌هایت چیست؟  
 گفتی: این ترکه شلاق نیست  
 که مرغان را می‌چراند بر چمنزارهای خوشبختی  
 حالا  
 باید بر تخم مرغ‌های درشت خانگی آرام گیرم  
 یا زیر ترکه‌های ترد  
 با گوشواره‌های خونین زیبا شوم ...

#### شعرا

به دل انگیزی صبحی فکر کن  
 که سبزه خاکت هوا را مطبوع کند  
 اگر این سنگ‌های پی در پی  
 به این دل نبندند  
 کی آمده‌ای  
 کی رفته‌ای  
 و بگذارند  
 از عبورت صبح دل انگیز بماند

#### شعرا

به هرزه می‌جود  
 کلامی کنار خیابان  
 مردی که نمی‌داند  
 تا صبح در آغوش کلمات  
 گریسته ام.

تقدیم به سالار طنز ایران زمین  
حضرت ابوالفضل زرویی نصرآباد  
که دیر زید بعون الله تعالی

قصیده‌ی مدحیه

ساقی بده از آن می‌مشدی ت سبویی  
تا قایمکی تر کنم از باده گلویی  
ز آن می که کند زاویه‌ی دید مرا باز  
اعطا کندم پنجره‌ای رو به ویویی  
کز خانه برون آیم و از خلق بی‌رم  
بالشت و تشک پهن کنم بر سر کویی  
دیوانه شوم، چاک زخم ژبلیه و کت را  
مستانه زخم چنگ به ریشی و به مویی  
گر غرض شیرانه ز من بنده نیاید  
چون گربه اقلا بزخم زیر میویی  
اهرچند در این اوضاع از بهر «میو» هم  
بایست که مخفی بشوی زیر پتویی  
در باغچه‌ی شعر و سخن جنبی و جوشی  
در مجلس سیگار و فلان گفتمی و گویی  
این طایفه‌ی طنز چه بی پشت و پناهند  
این سلسله بند است به بندی، نه، به مویی...  
ساقی بده از آن می‌مشدی به حریفان  
تا هر یکی از گوشه‌های افتند به سویی  
شاید که چو مولانا یک مرد بر آید  
دستی به سبویی می‌و دستی به کدویی  
شاید که پدید آید یک ایرج دیگر  
تا شعر بیابد نمکی، مزه و بویی  
شاید که وزد باز نسیمی ز شمالی  
یا آن که برون آید از این دخمه دخویی  
این جمله محال است، بیا تا بنشینیم  
با یاری و دودی و کتابی لب جویی  
ساقی بنشین با من تا شعر بخوانیم  
از شاعر فحل و خفن و نادره گویی  
آن فاضل برجسته و آن شاعر استاد  
آن کز نمک و دود و سخن پر شده گویی  
آن سرو سبیلنده و آن ماه مه‌اندود  
ترکیب تنومندی و پیراسته‌خویی  
آن ابر کرم، بحر سخا، کان مروّت  
آن معدن کم‌رویی و انبار نکویی  
در فضل و هنر مثل گلی بین نواری  
در صدق و صفا مثل پری روی ننویی  
ماهی، جگری، باقلوایی، شکلاتی

کیکی، پفکی، شیربلالی، سمنویی  
هر تار سبیلش که اسارت گه جانی ست  
صد بار زکی گفته به «زندان کجویی»  
این وصف چه کس بود؟ اگر گفتمی... آری  
استاد بلافضل، ابوالفضل زرویی  
باید بروم سر به سراپاش بمالم  
پیدا نتوان کرد دگرباره چنویی  
ای سرو قدت برتر از آزادی و میلاد  
ای گوی لُبت نازتر از تازه هلوئی  
بی شوق تو بلبل نزنند چه چه مشدی  
بی عشق تو کفتر نکند بق ببقوئی  
هر مزه که در پای سخن‌های تو ریزم  
بی‌مزه چنان شلغم در جنب لبوئی  
در طنز شما باید فقط صاحب فتوا  
ماها همه در مکتب‌تان مسأله‌گویی  
[این صنعت اغراق نه خالی ست ز واقع  
ما چون تو نجستیم، شما نیز نجویی]

گر ز آن که قوافی نمی‌افتاد به تنگی  
می‌شد که از این دست بگویی و بگویی  
ای شاعر، از این بیش مشو مایه‌ی تصدیع  
قافیه نمانده‌ست به جز «تویی» و «رویی»  
اینجاست که بایست ادسر بسراییم:  
ساقی بده از آن می‌مشدی ت سبویی...

حامد عسگری

سفر

باید بلیط بگیرم  
پدرم زنگ زده کی می‌آید؟  
عطر نارنج بیداد میکند  
و بادهای صدو بیست روزه‌ی سیستان شروع  
کرده‌اند به وزیدن  
باید بلیط بگیرم  
که بم را ببینی  
و نوروز را  
نخلستان‌ها و نارنجستانها منتظرند  
مزارع حنا و زلال قناتهای بی قرارند  
سفر بهانه‌ی خوبیست برای با هم بودن  
چمدانمان را ببند  
مادرم برایمان سبزه عید کاشته  
و گفته:  
- خودت باید بیایی آبش بدهی

به من ربطی ندارد خشک شد من آبش  
نمی‌دهم  
- قربان دروغهای قشنگت بروم چشم  
بلیط گرفتم  
قطار  
تهران - بم  
یک کوپه‌ی دربست.....

حسن روشان

دریغا حاج قربان

دیگر بگو که بغض بپاشند انارها  
سر را به صخره‌ها بزنند آبشارها  
در مه فرو روند کتل‌ها و دره‌ها  
از گرده بشکنند تمام گذارها  
دیگر به دشنه‌ها بسپارند و بگسلند  
یال کزندها را چابک سوارها  
دفاها به کنج طاقچه‌ها معتکف شوند  
در پرده دق کنند تمام دوتارها

با پرده‌ی دوتار چه گفتمی که سالهاست  
اینسان قرار برده ای از بی قرارها؟  
از کاسه‌ی دو تار چه نوشیده ای که عقل  
گم گشته در تغزل چشم تو بارها؟  
تو می‌روی و در نفس "شاجهان" مدام  
جاریست شور ممتد "الله مزارها"  
جاریست شیهه‌های دو تار تو تا ابد  
در سینه‌ی حماسی این کوهسارها  
تو می‌روی و بعد تو تکرار می‌کنند  
"لیلانه" های ناب تو را چشمه سارها  
تو می‌روی و یاد تو هاشور می‌خورد  
در بازتاب خاطره‌ی روزگارها  
تا در قمار عشق تو رندانه باختمی  
در حسرت تواند تمام قمارها

"بخشی" بمیر تا که تو را زندگی کنند  
در لحظه‌های مستی خود باده خوارها

- ۱ - کزند: اسب زرد رنگ
- ۲ - شاجهان: قله ای در خراسان
- ۳ - الله مزار: یکی از آهنگ‌های کرمانج‌های